

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

اسن - آلمان ، اگست ۲۰۰۸

شهر شعرم

دگر تنها نمی باشم ، تویی همسنگر شعرم
رفیق و مؤنس و همدم ، عزیز و دلبر شعرم
ز ابریق محبت (باده لعلی) نصیبم شد
ولی هشیارم از مستی ، ز سُکر ساغر شعرم
دلیم بشکست آن ظالم ، (برادر نام دشمن خو)
مکید از رگ رگ جانم ، شراب احمر شعرم
تو میدانی ازین دردی ، که میسوزد روانم را
عجایب آتشی روشن ، به زیر مجمر شعرم
تمام واژه ها قاصر ، ز نام این تعدی ها
نمی یابی اثر دیگر ، مگر خاکستر شعرم
چو ماهی در کرایبی گشته ام بریان و میسوزم
گهی با تو ، گهی تنها ، گهی با لشکر شعرم
اگر چه شعر عشق من ، نمی آید دگر بیتی
ردیف و قافیه گم شد ، مگر از دفتر شعرم
نوشتی از جنون و عقل و از آهنگر و کاوه
به میدان نبرد حاضر ، تو ای سرافسر شعرم
ز پر بکشودن ققنُس ، از آن خاکستر و اخگر
دمیدی روح بر جسم علیل پیکر شعرم
نسیم صبح امیدم ، پیامی داشت ، از کویت
که صد درج سخن داری به لعل و گوهر شعرم
مرا زان مسگری شکوه ، که سنگ پا و نوشادر
بمالد بر حریر دل ، بنام زرگر شعرم
به جولانگاه عشاقان ، قلم جولان نمود ، اما
هزاران خنجر بیداد ، شد بر حنجر شعرم
سفر ، قاف وفا دارم ، شکسته بال سیمرغ
ندارم یاور دیگر ، به جز از شهر شعرم

که دارد گوشِ بشنفتن که گوید دردِ دل «نعمت»
چه رستم ها گریزان شد ، ز تابِ اسپرِ شعرم